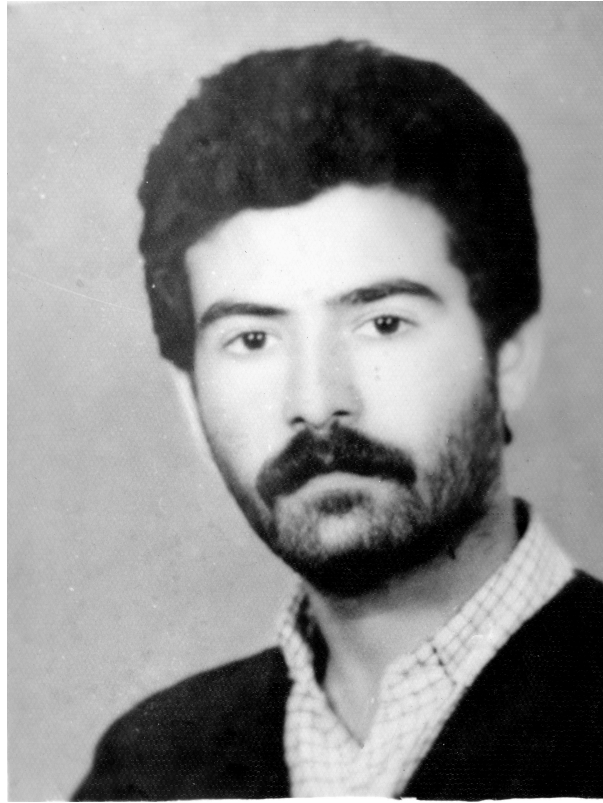


شهید جواد عباسی



سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوئسھر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۱۰/۱۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۵/۲۱
محل شهادت	شهرانی
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	-
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	خلیفه ای

زندگینامه

زندگینامه شهید

سوخت صحرای دلم تا جسم و جان

و اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

شهید جواد عباسی فرزند کربلایی حسین عباسی ساکن روستای خلیفه به سال ۱۳۴۰ در خانواده مذهبی و متدین و مستضعف در اروند کنار آبادان دیده به جهان گشود. وی اولین فرزند خانواده می باشد. او از کودکی با پدر و مادر، خواهر و برادران و دوستان و اقوام، بسیار مهربان بود. در زندگی برای خانواده خود همیشه یار و یاور بود و محیط گرم خانواده خود را گرمتر می ساخت. در سن ۷ سالگی در همان محل مشغول به تحصیل شد و دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند. سپس وارد مدرسه فنی حرفه ای شد و از آنجا که علاقه خاصی به کارهای فنی داشت در این رشته نیز بسیار موفق بود. بعد از آن به علت مشکلات مالی خانواده اش ناچار به ترک تحصیل گردید و به پدرش در امر معاش برای دیگر اعضا خانواده تلاش می کرد. در مغازه ای که تنها راه در آمد آنها بود مشغول به کار شد و با جدیت فراوان در این راه همت گماشت. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از جوانان پرشور و انقلابی بود که بیشتر در تظاهرات و راهپیمایی های محل تولد شرکت فعال می نمود. با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی مانند دیگر مهاجرین ناچار به ترک وطنش شد و با پدر و دیگر افراد خانواده راهی این روستا (خلیفه) گردید و در کنار دیگر اقوام و بستگان سکونت گزید. برای دفاع از اسلام و قرآن به صورت داوطلب چندین بار راهی جبهه های نور علیه ظلمت گردید. پس از چند مرحله اعزام به جبهه اقدام به ازدواج نمود و چند ماهی بیشتر نمی گذرد که دوباره برای انجام وظیفه و ادای دین به خدمت مقدس سربازی می رود و پس از بیست ماه در جبهه های نبرد حق علیه باطل به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

وصیت نامه

وصیت نامه شهید

کل نفس ذائقه الموت ثم الینا ترجعون (هر نفسی طعم مرگ را می چشد و آنگاه به سوی ما رجوع می کند)

با سلام و درود فراوان به تنها منجی عالم بشریت حضرت مهدی و جانشین برحقش امام خمینی و درود بی پایان به گلگون گفنان انقلاب اسلامی . این وصیت نامه را هنگامی می نویسم که آماده حمله هستیم . ای خدا مرا از این دنیای فانی نجات ده ! که خود در قرآن میفرمایی : دنیا جز بازیچه کودکان و هوسرانی بی خردان هیچ نیست . از این دنیا سرمایه ای ندارم که در پیشگاه تو تقدیم کنم تا از من راضی باشی جز یک جان دارم . خدایا به زهرای اطهر ، تو را سوگند میدهم که این جان ناقابل من را خریدار باشی ، چون می ترسم این دنیا مرا فریب دهد و جذب کند . پدر و مادرم ! زحمت بسیار زیادی برای من کشیده اید . من در حق شما کوتاهی کرده ام ، که برایم طلب آموزش کنید . مادرم ، ای عزیز تر از جانم ! بدان که انسان تنها در مقابل مرگ تسلیم است و هیچ کاری از او بر نمی آید ، پس چه بهتر که این مرگ در راه حق و در راه آن کس باشد که انسان او را می پرستد ، شهید شود ، چون نزد خداوند درجه والایی دارد . بعد از شهادتم افتخار می کنم که در راه اسلام و خدا به شهادت رسیده ام و امیدوارم که شما امام عزیزمان را که از سلاله پاک خداست فراموش نکنید و همراه او باشید و به دنیا دل نبندید و

خود را مهیای سفر آخرت کنید . بدانید که حیات دنیوی هیچ ارزشی ندارد . هر شب جمعه دعای کمیل و روزهای جمعه نماز جمعه را فراموش نکنید . نماز اول وقت را همیشه سر لوحه کارهای خود قرار دهید . برادران عزیزم همیشه تقوا پیشه کنید . مادرمان را از خود راضی نگه دارید . از شما پدر و مادرم خواهش می کنم برای من هیچ گریه و زاری نکنید و در مجلس ختم برای من اینقدر مصیبت نکنید که دشمنان خیال کنند من مرده ام ، نه هرگز ! ... شهیدان زنده اند و پیش خدا روزی می برند

والسلام علیکم ورحمه الله

خداحافظ

خاطرات

شهید جواد عباسی در زمان کودکی نسبت به خانواده اش مهربان و خوش رفتار بود. ۱۰ از همان کودکی پسری معقول و سر براه بودند. به حرفهای پدر و مادرش گوش می داد. ۱۰ از همان دوران همراه با پدرش در مغازه ای که داشتند مشغول به کار شد و به امرار معاش همراه پدرش می پرداخت. در زمان انقلاب خیلی فعالیت داشت. در مراسم و سخنرانیهای مذهبی و راهپیمایی ها جلوتر از همه جوانان زمان خود بود. بعضی اوقات تا دو روز و دو شب به خانه نمی آمد، چون به دنبال پخش اعلامیه بود. دوستان و رفیقان زیادی در زمان انقلاب داشت، با شخصیتهای بزرگ آن زمان رفت و آمد داشته و فعالیت زیادی برای انقلاب انجام می داد. در ایام جوانی با دختری از اقوام ازدواج نمود وی فرزندی از ثمره ی این ازدواج نداشتند. با همسر خود مهربان و به ایشان عشق می ورزید. آنها در کنار هم با کمال سعادت و خوشبختی زندگی می کردند تا اینکه طولی نکشید که ایشان به درجه شهادت نائل آمدند. ایشان در کلیه مراسم مذهبی مثل دعای کمیل و توسل شرکت نموده و نماز اول وقت سر لوحه کارش بود. روزه اش را هم از همان دوران کودکی می گرفتند. شهید علاقه بخصوصی به اقوام و خویشان داشتند و مرتب به آنها سر می زدند. با همه آنها با خوش رفتاری و خوش رویی برخورد می نمودند. در زمان جنگ نیز از همان اوایل شیفته جبهه شده و داوطلبانه به جبهه اعزام شدند. بی اذن و اجازه پدر و مادر به سوی جبهه می رفتند. تا اینکه در تاریخ ۲۱/۵/۶۴ به درجه شهادت نائل آمدند.

شعر از پدر شهید:

ای بتا بر دل وزید باد خزان

سوخت صحرای دلم تا جسم و جان

بوده ای در باغ دل چون نوگلی

شاد و خوشبو با طراوت سنبلی

ای جوادم میوه جان و تنم

خوش کلام شیرین زبان محفلی

دلنشین بودی به کام من پدر

آه بر من که غمت شد شاملم

گر ز هجرت روز و شب دل بیقرار

تا ابد هستی به جانم افتخار



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر